

توت است بر خیزد معا بر خاستم و آهسته آهسته روانه شدم و اثری ازان در دوباتی نماند.

حضرت آخون صاحب بعد وفات ^(۶۹) محمود شاه که بیره حضرت آخون ملا نازک نقشبندی بود بیان کرد که در ^{۱۳۰۳} هجری
بذریعه محمود شاه به خلیفه خود سیاحی نمود همراه عبدالصبور برای تجارت بقصبه جمون میرفتیم شبی عبدالصبور بیان کرد

که امشب عجیب واقعه دیدم که ما و شما قصد زیارت درویشی داریم که باغ حضرت آخون صاحب در راه
اوست گفتم که اگر ازان راه برویم مبادا حضرت دروازه وا کرده پرسند که کجا میروند چه جواب خواهیم گفت
اگر بگوئیم که پیش حضرت آمدیم دروغ خواهد بود و اگر نام درویش دیگر بگوئیم نامناسب خواهد بود بهر کیف
اتفاق رفتن شد بهر گاه متصل دروازه باغ رسیدیم خود دروازه داشتند چنان نمود که حضرت
اندرون باغ استاده اند و ستار میر و بروی حضرت استاده است و نظر حضرت بر افتاد و اشاره
آمدن فرمودند و ستار میر را نیز برای طلب مایان فرستادند ازین واقعه براندام مایان رعشه افتاد
که الحال چه جواب خواهیم گفت نزدیک رسیده سلام عرض کردیم جواب دادند فرمودند که کجا بودید و کجا میردید
گفتم برای سیر آمدیم فرمودند که محمد عابد و محمد شرف بخیریت اند باز فرمودند که بهر دو کس سلام مارسانید
بعد ازان پرسیدند که محمد شرف اجازت طریقه حضرت قادریه و اجازت خرقة و کلاه از شاه طیارا الله صاحب
قادری گرفته است بنیال ملال ایشان گفتیم که ما را خبری نیست فرمودند که این امر واقعیت ما را خبر
و اطلاع است اورا سلام رسانند و بگویند که شما هر چه کردید خوب کردید.

واقعه ^(۷۰) جواب شیخ شرف الدین محمد که ازان ترقی شیخ شرف الدین محمد زکیر بیان میکنند که پیشه در اعتکاف
حضرت آخون صاحب در عالم آخرت ظاهر می شود بعد نماز تجمود و واقعه دیدم که گویا در آستانه حضرت مخدوم

رسیدیم مگر در جائیکه قبر مبارک ایشان است در همانجا قبر حضرت آخون صاحب است در دروغند
ایشان به نسبت سابق این تغییر بنیاید که در جای قبر ایشان آئینه خانه و دروغند و درخت های استقام
خاص اند و قبر حضرت آخون صاحب از خاک است و گرداگرد آن تخته های سنگ ماتری بناوده اند و نیز
گلکاری مس کنانیده تخته های مسی درست نموده هم گذاشته اند و دروغند این اهتمام خواج محمد سالم
داماد حضرت آخون صاحب موجود و اندواز فقیر میگویند که انتظار شهادت شتیم هر کدام که ازینها شتاپسند
کنند بر بالای تخته های سنگ خواهیم گذاشت مدین اثنا بیدار شدم و بخاطر گذشت که حضرت پیر دستگیر
آخون صاحب را بر تبه ایشان نواختند که او یار ابدار حال ترقیست حضرت آخون صاحب
بر سبیل تذکره میفرمودند که ما و حضرت مخدوم صاحب علیه الرحمه معا از پستان حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم شیر خورده ایم الحال آن دولت که بر حضرت مخدوم حاصل بود به ایشان هم نصیب شد.

بیان فرمودن حضرت آخون صاحب خدمت آن عالم در خواب شیخ محمد صدیق -	شیخ محمد صدیق صاحب فرزند شیخ رحمت الله صاحب بیان کردند که شبی آخون صاحب را در واقع دیدم فرمودند که تو پسر رحمت الله
---	---

هستی گفتم بله پرسیدم که حضرت خود در عالم دنیا صاحب خدمت بودند چون از دنیا بعالم آخرت رحلت فرمودند در آنجا هم خدمتی میدارند فرمودند بله ما را داروغه جنت کرده اند مشاهده بکن که کلید دروازه بالای نوشته شده است دیدم که کلمه طیبه بالای در نوشته شده بود باز فرمودند که یاران مرا بگو که مقصود عزیز می که یکی از یاران من است این طرف خواهد آمد - بعد از آن من اظهار عاجزی خود کردم - و توجه خواستم فرمودند که می باشد مگر باین جانب بروید بطرف خدا بروید چند روز حیات مستعار همچین بسر باید کرد -

بعد وفات حضرت آخون صاحب بتوجه حضرت صحت اکبر شاه صاحب از مرض سخت تکلیف والم داشت حضرت در آخر شب جلوه فرما شده فرمودند که با آزار داشتی بجز این کلام تخفیف حاصل شد و حالت مبدل بصحت گردید -	اکبر شاه صاحب بیان میکنند که در هنگام علالت فقیر شی بسیار سخت تکلیف والم داشت حضرت در آخر شب جلوه فرما شده فرمودند
---	--

بعد وفات اثر کلام حضرت آخون صاحب در خواب اکبر شاه صاحب -	حضرت صحت اکبر شاه صاحب از مرض سخت تکلیف والم داشت حضرت در آخر شب جلوه فرما شده فرمودند
--	--

در عیدین دوشال از سر کار میرسیدند بعد وفات حضرت در عید الفصحی از سر کار حسب دستور قدیم شال نرسیدند ازین امر بسیار مکرر بودم بوقت شب در واقع دیدم که گویا بخدمت حضرت ایشان رسیدم و اظهار سعی خود عرض کردم سر مبارک بطرف دیگر گردانیده خشم گرفته فرمودند که ترا چه شد چرا چنین کردی آنان روز چنین خیالات از خاطر من محوشدند -

واقع گردانیدن روی اکبر شاه صاحب از طرف قبل بطرف مقبره حضرت آخون صاحب خواندن در و بودم - در آن حالت شخصی ظاهر شد و بهر دو دست خود بهر دو بازوی فقیر گفتم روی تربت شریف ایشان گردانید - و گفتم که شما روی خود باین سو نکنند که قبل شما ایشانند فقیر با نظر اب تمام روی بدان صوب کرد - و عذر تقصیر بجا آوردم -	حضرت اکبر شاه صاحب بیان میکنند که روزی در مقبره حضرت آخون صاحب از طرف قبل بطرف مقبره حضرت آخون صاحب خواندن در و بودم - در آن حالت شخصی ظاهر شد و بهر دو دست خود بهر دو بازوی فقیر گفتم روی تربت شریف ایشان گردانید - و گفتم که شما روی خود باین سو نکنند که قبل شما ایشانند فقیر با نظر اب تمام روی بدان صوب کرد - و عذر تقصیر بجا آوردم -
---	--

حضرت آخون صاحب در خواب خواهد محمد زمان تکذیب بیان غلط فرمودند - حضرت من می آیم فرمودند که دروغ میگوئی اگر می آئی من چیرا ترا نمی بینم بعد از آن از راه شمال است گفتم بخدمت شیخ شرف الدین صاحب میروم باز فرمودند که این غلط دیگر است من خود آنجا همیشه میباشم	حضرت آخون صاحب در خواب خواهد محمد زمان تکذیب بیان غلط فرمودند - حضرت من می آیم فرمودند که دروغ میگوئی اگر می آئی من چیرا ترا نمی بینم بعد از آن از راه شمال است گفتم بخدمت شیخ شرف الدین صاحب میروم باز فرمودند که این غلط دیگر است من خود آنجا همیشه میباشم
--	--

آنجا ہم تراگا ہی نبی بنیم از غلط بیانی خود شرمندہ شدم۔

مریدی را در اعتقاد حضرت بوجہ فضل اللہ خان فرزند راجی خان کہ متوطن دارالخلافہ شاہجہان آباد موت غیری شبہ پیدا شدن و از بود وقتیکہ بہ کشمیر آمدہ بود بواسطت خواجہ محمد عظیم و خواجہ محمد زمان گفتگوی ستونی در خواب رفع شد۔ کہ این ہر دو مرید حضرت آخوند صاحب بودند مرید حضرت شدہ بود بعد چندی بیمار شد اہلیہ او ہم مرید حضرت بود برای حیات شوہر خود از حضرت دعا خواست فرمودند کہ مادعا میکنیم لیکن اختیار بدست حضرت حق تعالی است امیدزیست نیست چونکہ در اصل عمرش تمام شدہ بود ازین عالم رخصت شد زوجہ اورا در اعتقاد حضرت شبہی پیدا شد در بہان حالت شبی شوہر خود را در کمال جمال و حشمت بخوابید پرسید کہ تو مرده بودی۔ این دولت از کجا یافتی او گفت بلی مرده ام حق تعالی بدعای حضرت آخوند صاحب مرا ایمان داد و باین مرتبہ رسانید۔ علی الصباح گفت کہ در اعتقاد حضرت شبہی کہ واقع شدہ بود رفع شد و از خواب بنبہ شدم۔

در خواب یہ خواجہ امان اللہ خواجہ امان اللہ مرید حضرت کہ بعد انتقال حضرت پیش عبد الرزاق آمد و رفت خبر دادن واقع ہدایت امیداشت سالی در عرس حضرت شاہ نقشبند در مجلس ختم از شیخ شرف الدین مہزون حضرت۔ محمد زبگیر بیان کرد کہ امشب در پاس آخوند صاحب را در واقعہ دیدم فرمودند کہ فردا صبح برای ختم پیش شرف صاحب برو کہ ما ہم ہمہ جا می آئیم عرض نمودم کہ فقیر را از قدیم آمد و رفت پیش عبد الرزاق است باز فرمودند کہ عبد الرزاق بدیہہ رفتہ است ما ہم پیش شرف صاحب میریم شما ہم آنجا بیائید ہر چند کہ فقیر را از شیخ عبد الرزاق خبر نبود کہ کجا است چون علی الصباح خبر گرفتیم معلوم شد کہ بدیہہ رفتہ است بدین وجہ بخند دست شما حاضر شدم۔

واتقہ انتقال حضرت شیخ شرف الدین محمد زبگیر میگویند کہ چون وقت رحلت حضرت آخوند صاحب آخوند صاحب قدس سرہ رسید در ماہ شوال ۱۰۸۵ ہجری صاحب فرارش گردیدند حالت بیخوگی و فتنہ برایشان غالب شد حتی کہ وقت نماز ہم بیدار می ساختم تا آنکہ در ہر رکعی از ارکان نماز میگفتم کہ حضرت الحال رکوع کنند و الحال سجدہ نمایند والا در ہر وقت از خود میرفتند تا چند روز در مرض الموت ماندند در حالت نزع فقیر از حضرت سوال کرد۔ و بہ آواز بلند گفت آخوند صاحب۔ پس چشمان مبارک و اگر دند و بزبان ہندی فرمودند (جی صاحب) عرض نمودم کہ از مغایبات ہم چیزی معلوم میشود فرمودند بلی گفتم چہ فرمودند کہ قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق مرا می طلبند من ازین وجہ تکرار کردم کہ معلوم

شود این گفتگو از عالم بیوشی است یا در هشیاری - باز فرمودند و تکرار کردند فرمودند که آنچه ان نیست
 که شما گمان میکنند که من به بیوشی گفتگو میکنم من بهوشم و به قسم فرمودند که تا من بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عندهم
 مرا می طلبند بعد ازین در واقعیت بیان حضرت مراجعے شبک مانند غرض که همین روز که هجدهم سوال در وقت شب
 بود قریب دوپهلزین عالم فانی بعالم جاودانی حضرت محمد روح رحمت فرمودند و داغ مفارقت ظاهری و الم
 مهاجرت بر قلوب عقیدت مندان و مخلصان و مجبان خود گذاشتند -

هر آنکه زاد به ناچار پایش نشید | از جام وهر می گل من علیا فان

این روز بیک مخلصان و عقیدت مندان کم از روز قیامت نبود چندانکه مخلصان و مجبان خبر یافتند
 حاضر شدند و تعداد حاضرین خارج از شمار بود - همه در سخت بیخ و الم مفارقت مبتلا بودند غرض بعد نماز
 جنازه جنازه حضرت در خانقاه حضرت که متصل مکان حضرت واقع مکه گواره بود مدفون شد -
 چونکه در مخلصان و مجبان حضرت اکثر علماء و فضلا بودند بکثرت تواریخ انتقال حضرت گفته که اندراج آن خالی
 از ضرورت و باعث تطویل است مگر - از آن بعض تواریخ در ذیل مندرج اند -

از تواریخ مصنفه فضیلت پناه کمالات دستگاره خواجه محمد عمر معروف بو حیدالدین خان
 قاضی القضاات هند وستان مقیم شاهجهان آباد و صاحب سجاده نشین حضرت آخوند صاحب

قطعه تاریخ

قطب عالم حضرت عبد السلام	سعدن فیض و سخاوت موهبت	بعد از شاد جهانے چون روان
جانب دار البقا شد عاقبت	گفت تاریخ وفات از خسر	بود او کسر علوم و معرفت

قطعه تاریخ

درینجا حضرت عبد السلام آن مرشد کامل	که بود اندر ره حق کاروان سالار احمد ما	روان شد جانب دار السلام ماند خیر ما
بدلهای خدایان نیکو کار عهده ما	ز سال رحال و نمود چون ال از در ما	بگفتا با تھی گو خواجہ احار عهده ما

قطعه تاریخ

پیر ما شمسوار عرصه دین	مرکب خود ازین جهان چو بر اند	فلک از هر زو کلاه بناک
و شفق سیل خون زویده بر اند	سال نوشتن لاف کشیده سر و ش	گفت ہی نقش بند وقت مانند

قطعه تاریخ

مرشد ارباب تقوی شیخ دین عبد السلام	از رضا چون در جوار رحمت ایزد گفت	سال و سه تاریخ و یوم و وقت آن بافتن
	هجده سوال یکیشزده دوپهلز گفت	

۳۱) تواریخ مصنف شیخ شرن الدین محمد زبیر خلیفہ حضرت آخون صاحب قدس سرہ		
قطعہ تاریخ		
آنکہ رفت از جهان مرشد عالم مقام	مازم فردوس شد راه نای انام	عالم نیکو شیم صاحب علم و حکم
محرم و محشم صدر نشین کرام	چون ز جهان کرد نقل سال فاش خرد	آفت ولی الہی رفت بدار السلام
قطعہ تاریخ		
آن شہنشاہ سفاک اندر وطن	خواست زین دنیا می دون حلت نمود	گفتش مولائے این مذہب
این سوالم از سر شفقت شود	پس جواب اسمع فانی طلب	باالی ربے سید بیمنے نمود
تاریخ		
سال تاریخ آن ستودہ سیرا رضی اللہ عنہ ہاتھ گفت		
۳۶) تاریخ مصنف محمد نصیر صاحب رحمہ اللہ		
قطعہ تاریخ		
شیخ اسلام زمان عبدالسلام	آنکہ بود اسرار حق بروی بیان	زین جہان چون رفت سال طرش
	گفت ہاتھ شیخ اسلام زبان	
۳۷) تاریخ مصنف محمد سعید صاحب رحمہ اللہ		
قطعہ تاریخ		
خواہم عبدالسلام ہا دے خلق	بایزید و جنید ثانی نے بود	سوی دار السلام رفت و نمود
دارکون و نسا دما پد رود	سال تاریخ رطش ہاتھ	بود ابدال وقت خود فرمود
۳۸) تاریخ مصنف عبدالوہاب صاحب رحمہ اللہ		
قطعہ تاریخ		
ساکنان را نمود راہ بحق	از جہان رفت عارون ہاتھ	ہاتھ سالی وصل او گفتا
	افضل و اعلم الملک و آگاہ	
۳۹) تذکرہ نسب حضرت علی محمد خان صاحب سعید الدولہ شریف الملک انتظام جنگ بہادر مدار الہام		
آخون صاحب - شاہ اودہ کہ با حضرت آخون صاحب قرابت میدارند در کتاب خود موسوم		
بمذہب الانساب نسبت حضرت آخون صاحب نوشته اند کہ حضرت ممدوح از خاندان وزرا می		
مانند بان اند کہ سادات حسنی بودند - از اسناد شاہی متعلقہ جاگیرات نسل مفتی فرید الدین خاں صاحب		

نام هر معطلی که بخطاب سیادت و درج است و در کتاب تحفه شاهای مفتی نوری الدین خان صاحب بانام والد خود
 حضرت آخوند صاحب حسن نقشبندی نوشته اند ازین هم تائید بیان صاحب عمده الانساب میشود و نیز از
 اندراج کتاب احسن المطالب که در آن نوشته است که شخصی ثابت نامی از اهل کشمیر بیان کرد که چون روزی
 از فرزند حضرت آخون صاحب در زمانه صغری ایشان دریافت کردم که قوم ایشان چیست فرمودند که حسن
 گفتیم حسن چیست فرمودند که آخون صاحب میدانند ازین خبری نیست و صاحب کتاب ازین نسبت
 نسب ایشان استدلال کرده است - و نه صرف ازین تائید بیان صاحب عمده الانساب میشود بلکه از
 تحریر عبد الله صاحب بخوبی تائید میشود که از خلفای حضرت آخون صاحب بودند و در کتاب خود موسوم
 بحالات الکرام نوشته اند که روزی از سرور اولیا و سید اتقیا حضرت پیر و مرشد انام آخون عبد السلام
 رحمة الله علیه بمقتضای خلوص و انقیاد و در سوخ اعتقاد گستاخانه عرض کردم که قوم حضرت ایشان چیست
 حضرت نام نامی جد بزرگوار خود سید ابی سعید محمود الحسینی فرمودند و ارشاد نمودند که ایشان اهل سیادت
 پسند نمی فرمودند چرا که در اهل اسلام تومی از اقوام اهل اسلام چندان بزرگی نمیدارند که بمقابل سادات
 بزرگی او و وقتی وارد از همه اقوام اهل اسلام برگزیده تر و بزرگ تر قوم سادات است که تعظیم و تکریم
 آن بر همه افراد جمیع اقوام اهل اسلام واجب است و بغیر از تعظیم و تکریم و مراعات و محبت و مودت
 ایشان احدی را گزیر نیست چرا که ایشان از نسل حضرت سرور عالم خاتم الانبیا محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم
 اند که برای بهتری امت خود مصائب بی شمار برداشته باعث حصول تمامی خوبهای دنیا و عقبی آنها شدند و امت
 را لقب به لقب (کنتم خیر امت) گنایند پس جمیع امتیان از زمانه بعثت حضرت تا روز قیامت اگر شکر و احسانا
 و مکارم حضرت در هر نفسی از انفس حیات به تعداد نامحدود و کنند چندان که سعی حضرت قابل شکریه واجب است
 شمر از آن ادا کردن نمیتوانند و نجات همه امتیان بر اطاعت و محبت حضرت موقوف است ازین ظاهر است
 که هر قدر که تعظیم و تکریم و مراعات و محبت و مودت با اهل بیت کرده شود کم است و بر تمامی امتیان تعظیم و تکریم
 و مراعات و محبت و مودت اهل بیت واجب و لازم است نسبت مودت ایشان در قرآن مجید ارشاد جناب باری است
 که (قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی) و از آن ظاهر است که خود جناب باری مودت اهل بیت بذریعه
 این حکم واجب فرمود و نیز نسبت ایشان در فرقان محترم ارشاد حضرت باری است که (واعلموا انما غنمتم من شیء
 فان لله خمسة وللرسول ولذی القربی و الیتیمی و المساکین و ابن السبیل) که بذریعه آن حصه ایشان از خمس مال
 غنیمت معین فرموده است - غرض بزرگی سادات حدی ندارد - پس اگر با وجود علم سیادت کسی آداب
 سیادت نگاه ندارد مستحق عذاب و عقوبت میشود - و درین زمان از ضعف عقاید و قلت اخلاق

و دیگر حالات چنین مردمان نهایت کمتر اند که کما حقہ آداب سیادت ملحوظ دارند پس علی العموم اظهار سیادت
 باعث مفرت اکثر کسان است که با وجود علم سیادت هیچ لحاظ سیادت نمیکنند و مستحق عذاب عقوبت میشوند
 و قبل از علم سیادت خطائی که از کسی صادر شود بوجه علمی قابل عقوبت و عذاب نمیشود و درین حالت
 بهتر همین است که بعد از اظهار سیادت اشخاص کثیر را از عقوبت و عذاب محفوظ و سیادت را از توهمین
 نگاه داشته شود و وجه ناپسندی اظهار حضرت نه صرف همین است بلکه نیز دیگر وجوہات این امر هم بودند
 که جماعت آن یکی آنست که اهل عجم نه همچو اهل عرب پابند اصول حفظ انساب اند و نه اخلاق اهل عجم همچو اخلاق
 اهل عرب است و نه عقاید اهل عجم مثل اهل عرب بخته بستحکم اند و نه معلومات مذہبی اهل عرب علی العموم
 اهل عجم میدارند و نه پابندی مذہب اهل عرب در اهل عجم یافته میشود و صداقت بیشتر اهل عجم بوجه قلت
 معلومات مذہبی و عدم عقاید صحیح و صداقت تمامه و اخلاق حسنه نسبت خود را اظهار نسب غیر واقعی تا مل
 نمیکنند و بلیغ مقاصد مختلفه با وجود بودن خود با از اقوام مختلفه خود را سادات ظاہر میکنند و هیچ
 پروای ارشاد سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم (لعنت اللہ علی داخل النسب و علی خارج النسب)
 نمیکنند و بجز منافع تعظیم و تکریم و فتوحات دنیوی اینهمه میکنند و عقوبت و عذاب عاقبت که تا ابد آید
 خواهد ماند بران منافع چند روزه را ترجیح میدهند و نه هیچ شرمی از انکشان حالات اصلی میدارند و نه هیچ
 ادب نسب اعلی میکنند و چونکه در عجم همچنین اشخاص بسیار اند که هیچ ثبوت واقفیت سیادت خود نمیدارند و بکثرت
 از حال قومیت واقعی خود بخونی واقف و بسام مردمان از حالات ایشان نیز مطلع اند لیکن باز آنها از
 دعوی سیادت باز نمی آیند پس در همچنین اشخاص اگر سادات واقعی اظهار سیادت کنند بوجه
 کثرت چنان سادات اکثر مردمان گمان خواهند برد که اینها هم از جنس همچنین سادات خواهند بود که
 برای اکتساب دنیا سادات گردیده اند پس درین حالات مناسب همین است که اظهار سیادت
 نه کرده شود و اسوامی این چونکه در اهل عجم قید کیفیت نیست و بدین وجه باختلاط اقوام دیگر در هر نسل
 تغییر که پیدا شده است بسبب آن نسب واقعی هر فردی بصحت تمام در یافتن دشوار بلکه قریب
 ناممکن گردیده است بعد پشت با پشت صحن بر بنامی مسموعات که تا چہا پنج پشت شنیده میشود
 که فلان ابن فلان از نسل فلان بود چنان بطور یقینی نیست کسی که بعد سی و چهل پشت بود و از او
 نمیتوانند که اینها از نسل او بودند پس ازین ظاہر است که نسبی که قرار داده می شود بطور یقینی نیست
 بلکه بر سبیل ظنیات میباشد و چونکه حالت اهل عجم قابل طینان نیست چنانکه گذشت پس در آن وقت
 انساب هر چه هست ظاہر است پس درین حالات بر ظنیات بطور یقینی دعوی سیادت

هم نامناسب است - چرا که اگر نسبت واقعی است خیر و اگر نیست خیر واقعی است این فعل خالی از
 سواد و نخواهد بود - گواهی زمانه انتقال نسل ما از عرب بجم احتیاط تامی امور مرعی مانده است
 و لحاظ کف نیز همچو اهل عرب داشتند تا هم بعد هزار سال گفتن این امر که از اولاد حضرت
 امام حسن بن علی رضی الله عنهم هستیم اگر محض از ظنیات نخواهد بود و بلحاظ استدراود زمان و تغییرات
 کثیر از یقینات هم نخواهد بود پس مقتضای احتیاط همین است که بطور یقینات متحققه این را
 بکار نبریم - و چونکه برای سادات بدتر ازین امر نیست که سیادت خود را باعث منافع دنیا
 و فتوح گردانند و غیر ازین در اظهار سیادت کدومی نفع عقبی نیست و عدم اظهار حقیقت هیچ گاه منافی
 حقیقت واقعی نیست پس ازین ظاهرت که ضرورت اظهار سیادت علی العموم هیچ نیست -
 و نیز مویدترین قول صاحب عمدة الانساب شجره حضرت آخوند صاحب است که در کتابی
 مندرج است آن کتابیست که مثل بیاض در آن مختلف مسائل علوم و رسائل و خطوط
 بزرگان و نسخجات اقسام و انواع مندرج اند - و نیز حالات حضرت آخوند صاحب مکاتیب
 ایشان و قواعد شغل و اشغال طریقه ایشان منضبط اند - و نیز تحریرات مختلف الاقسام
 بزرگان درج اند - و برین هر دو مواهیر جناب ملا عبد الله صاحب فرزند حضرت آخوند صاحب
 ثبت اند یکی بنام اصلی و دیگر بخطاب مفتی فرید الدین خان صاحب که از ان ظاهرت که این کتاب
 مفتی صاحب مندرج است و بسلسله در نسل و شان محفوظ ماند از مفتی صاحب مندرج مفتی
 سعید الدین خان صاحب فرزند ایشان رسید و از ایشان مفتی مجید الدین خان صاحب
 فرزند ایشان و از ایشان به حفیظ الدین خان صاحب فرزند ایشان و از ایشان به رفیع الدین خان صاحب
 برادر حقیقی ایشان - چون رفیع الدین خان صاحب در مرض الموت مبتلا شدند بوجه آنکه هیچ
 فرزند داشتند و دختر ایشان هم انتقال کرده بود - برادری هم که اسمی باقی نبود
 این کتاب و سند جاگیر هدست مولوی محمد نعمت الله خان صاحب خلف الصدق
 منشی عظیم الله خان صاحب که بایشان بسیار محبت داشتند بخدست مولوی محمد سلیم الدین خان
 صاحب برادر عم زاد خود بدلی فرستادند و گفتند که این کتاب از بزرگان در خاندان ما می آید -
 و ازین اکثر حالات خاندان معلوم میشود چنانچه خود از من تصدیق این واقعیه مولوی
 نعمت الله خان صاحب کرده اند بعد انتقال مولوی محمد سلیم الدین خان صاحب
 از صاحبزادی صاحب او شان زوجه حمید الدین خان صاحب مرحوم این کتاب بمن رسید -

پس ازین ثابت است که این کتاب با احتیاط تمام در نسل مفتی زیدالدین خا نصاحب محفوظ مانده است

در صحت این کتاب شک نیست

نیمت در ابتدای کتاب

حفظه زیدالدین خا نصاحب

مضامین که نوشته اند در آغاز

خطبه آن در آخر نام خود

تقریر فرموده اند درین کتاب

شجره حضرت آخو نصاحب

که مرقوم است از عبارت

شاه آن شجره قلمی

حضرت ممدوح معلوم میشود

چنانچه نقل آن از نوکران

گرفته شده است باینکه اصل

است و قول نمیکند میشود

که علاوه موبد بودن قول

صاحب عمده الانساب

شرح قول دهم است

چرا که ازین تمام سلسله

ایشان اسمای بزرگان

ایشان منتهای نسب

ایشان بخوبی ظاهر است

تذکره ازواج و اولاد حضرت آخو نصاحب
و برادران ایشان و ازواج و اولاد

والد ماجد حضرت آخو نصاحب در شهر پشاور در
خاندان عالی و نجیب عقد حضرت آخو نصاحب کردند

و از بطن آن زوجه دو فرزند تولد شدند - نام فرزند کلان محمد عمر نهادند و فرزند خرد را محمود عبد الله کردند
بعد ازین والدۀ فرزندان ایشان ازین عالم فانی بعالَم جاودانی رحمت منور بدینوجه حضرت

باز به خاندان عالی و شریف و نجیب عقد ثانی فرمودند از زوجه ثانیه دو دختر متولد شدند که نامی فرزند زنی تولد شد
 پدر بزرگوار حضرت که خدائی خواجه مراد الدین خان صاحب قاضی القضاات هند هم در خاندان عالی
 و نجیب فرموده بودند و از بطین آن زوجه یک فرزند و دو دختر تولد شده بودند - نام فرزند خواجه
 جلیل الدین خان بود و عقد برادر خرد حضرت خواجه عبدالکریم صاحب نیز در خاندان نجیب شده بود
 و یک فرزند سمسعی به خواجه محمد رضا متولد شده بود - خواجه مراد الدین خان صاحب که خدائی خواجه
 جلیل الدین خان در خاندان عالی و نجیب فرمودند حضرت آخوند صاحب میخواستند که عقد هر دو فرزند آن خود
 به هر دو صبیبه خواجه مراد الدین خان صاحب برادر کلان خود کنند و نیز برادر کلان ایشان هم میخواستند
 لیکن عمر ایشان اکتفا نه کرد - و قبل ازین از جهان فانی تشریف فرما سے عالم جاودانی گردیدند -
 و بعد انتقال و شان خواجه جلیل الدین خان صاحب فرزند ایشان قائم تمام پدر خود شدند ایشان هم
 بفیوض تربیت ظاهری و باطنی پدر خود ستوده صفات بودند - در علوم ظاهری عالم متبحر و فرید عصر خود
 بودند و در علوم باطنی هم دستگاہ کافی میشدند لمجاظ خیال والد مرحوم و نیز بوجوه تکیه خیال والد ایشان بود
 همین میخواستند که خدائی هر دو همیشه ایشان با برادران عم زاد ایشان شود لیکن ایشان خود بر خدمت
 قاضی القضاات هند و شان مامور بودند - و در شاهجهان آباد قیام میشدند و نهایت مقرب بادشاه
 وقت بودند و اکثر بحضور بادشاه می ماندند - هر چند میخواستند که برخصت به کشمیر روند و ازین کار ضروری
 فارغ شوند لیکن ز بارگاہ نعل سجانی رخصت منظور نمی شد - آخر ایشان از عم بزرگوار خود این استدعا
 نمودند که حضرت تکلیف فرموده برادران را در شاهجهان آباد بیا رند تا ازین ضرورت انقراض شود حضرت
 استدعا ایشان قبول فرمودند و هر دو فرزند آن حضرت به شاهجهان آباد رسیدند و در شاهجهان آباد
 عقد هر دو فرزند آن حضرت با هر دو صبیبه خواجه مراد الدین خان صاحب مرحوم گردید - غرض حضرت بدین طور
 از که خدائی فرزند آن فارغ شدند و صورت که خدائی دختر آن حضرت این شد که دختر کلان را
 حضرت به سید خواجه افضل صاحب خلف الصدق نجابت پناه خواجه قابل خان صاحب
 ابن سیادت پناه حضرت سید باقی صاحب کاشغری منسو به فرمودند - که از خاندان عالی و اکابر کشمیر
 بودند - و دختر خرد و با خواجه محمد سالم صاحب منسوب کردند که اینهم از خاندان عالی سلوات و اکابر کشمیر بودند -
 خواجه عبدالکریم صاحب برادر خرد حضرت عقد خواجه محمد رضا فرزند خود هم در خاندان شریف و نجیب فرمودند -
 مختصر تذکره حالت ظاهری و باطنی هر دو فرزند آن حضرت
 و قائم قامی آنها بر ذرات حضرت و تذکره اولاد و انتقال آنها
 شیخ شرف الدین محمد زبیر در کتاب خود می نگارد که
 هر دو فرزند آن حضرت آخوند صاحب از خرد و سالی

مغرب پادشاه هندوستان و منظور نظر و را و امر ابو دند - و خواجہ محمد عمر بہ خطاب و حید الدین خان و خواجہ
 عبد اللہ بظاہر نریہ الدین خان از پیشگاہ پادشاه ہندوستان سرفراز شدند - و بہ خواجہ محمد عمر ابتدا
 خدمت قاضی القضاات ہند بجا آمد اعزاز خانمانی و علم و فضل و شان عطا شدہ و خواجہ عبد اللہ بظاہر مذکور ابتدا بہ خدمت
 مفتی اعلیٰ شاہ جہان آباد سرفراز شدند حضرت آخوند صاحب تعلیم علوم ظاہری باطنی ہر دو فرزند از خود نمودند
 و توجہ ظاہری باطنی حضرت ہر دو فرزند از عالم متبحر و فاضل جل گریزند - و در علوم باطنی ہم بہرہ وافر برداشتند تا آنکہ
 در کشمیر ہوں حضرت از تربیت ظاہری و باطنی ایشان تغافل نمیکردند بلکہ ہر وقت متوجہ تربیت باطنی و
 ظاہری میماندند - و ہر دو فرزند از بردست پدر بزرگوار خود بیعت نمودند - و بعد اتمام سلوک ہر دو برادر
 از حضرت اجازت تسلیک سالکان حاصل کردند - و بعد رفتن شاہ جہان آباد ہم حضرت گاہی از توجہ
 باطنی ایشان را فراموش کردند حضرت ہمیشہ توجہ باطنی متوجہ حال ایشان ماندند - و با وجود اجازت
 تسلیک سالکان مکرر را ہر یک فرزند اجازت نامہ زبان عربی ہمدست محمد صالح کہ خادم شب و روزی
 حضرت بود فرستادند - شیخ شرف الدین محمد زکیر میگورند کہ الحال ہر دو فرزند از حضرت جامع کمالات
 اند - بلکہ میتوان گفت کہ از حضرت آخوند صاحب ذو کمالات اند جامع علوم عقلی و نقلی و ظاہری و باطنی
 و ذی کرامات اند صاحب خزینۃ الاصفیاء نگارند کہ بعد وفات حضرت آخوند صاحب خواجہ محمد عمر المصطفی
 بو حید الدین خان قاضی القضاات سلطنت اسلامیہ ہندوستان و خواجہ عبد اللہ المصطفی بہ نریہ الدین خان
 مفتی اعلیٰ سلطنت اسلامیہ ہندوستان بر مسند ارشاد نشستند و قائم مقام پدر بزرگوار گریزند از خواجہ
 محمد عمر صاحب چونکہ پادشاہ وقت اولو القزم روح الدین شاہ عالم پادشاہ غازی عقیدت داشت و تعظیم
 و تکریم ایشان از حد کرد و از کارگزاری و دیانت ایشان بیخوش نشود بود لہذا علاوہ جاگیرات آباہی
 تا سیخ بست و چارم بیع الثانی شد الی ہجری ایشان را مواضعات را می پور کھانڈہ واقع پرگنٹہ
 سونی پت صوبہ شاہ جہان آباد بطریق جاگیر التمغا عطا فرمود و نیز پادشاہ مذکور خواجہ عبد اللہ صاحب
 التمغات تمام داشت و نظر کمرست بر حال و شان ہم سبذول داشت و از خدمات او شان ہم خوشنود بود
 او شان را ہم جاگیر سے بطور التمغا عطا فرمود - این ہر دو برادر طویل العمر شدند و تا زمانہ دراز بجزایات
 شاہی کار فرما ماندند - لیکن ہجو والد بزرگوار خود گاہی دل بدنیاسے دون نہادند و گاہی از یاد آہنی
 فافل نہ شدند و با وجود تعلق خدمات شاہی بیشتر وقت در تعلیم علوم ظاہری و باطنی و تسلیک سلوک
 سالکان صرف میکردند - و طالبان علوم ظاہری و باطنی را ہر شغقت تمام تعلیم میدادند - لہذا فیض تعلیم
 حضرات مدوح بشمار اشخاص فاضل اجل و سالک باخبر گریزند - در اوایل عمر خواجہ عبد اللہ صاحب

یک فرزند تولد شد و نام او خواجه معین الدین نهادند و در او اخر عمر خواجه محمد عمر صاحب یک دختر و
 یک فرزند تولد شد و فرزند خواجه امین الدین موسوم گردید - ایشان دختر خود را در زمانه حیات خود
 به مرزا کمال الدین بیگ خان ابن عطاء الله بیگ خان منسوب فرمودند که از خاندان عالی و اکابر
 روزگار بودند و در سلسله اجداد خواجه محمد عمر صاحب در شهر شاهجهان آباد از عالم فانی بهالم
 جاودانی رحلت فرمودند و در مقبره حضرت شاه باقی باشد قدس سره مدفون گردیدند - قبر ایشان از
 سنگ باسی کثره دارست از انتقال ایشان خواجه صاحب سحت ریخ و طلال شد و تا عرصه دراز
 از ریخ مفارقت متاثر ماندند - ماده تاریخ وفات این صبیبه خواجه مراد الدین خان صاحب همه الله نسبت
 نجات یافتند از نام قاطمه

بعد چندی ایشان خود که همیشه فانی از خود و باقی سخن می بودند - قریب به والد بزرگوار خود شدند و همین
 شهر را بهی عالم جاودانی گردیدند - و در مقبره حضرت خواجه باقی باشد قدس سره بقاصد صد قدم طرف
 مشرق از مرقد حضرت آسوده اند و قبر ایشان هم از سنگ باسی و کثره دارست -

تذکره حالات مسرودندان | خواجه معین الدین از والد خود خواجه عبداً الله تعلیم علوم ظاهری و باطنی
 صاحبزادگان حضرت آخوند صاحب | بالتکمیل فقه و عالم شجر و فاضل اجل گردیدند و منظور نظر امراد و نذا

و پادشاه گردیده بعد از آباء خدمت مفتی شاهجهان آباد سرفراز شدند و نیز جاگیر آباء هم بر ایشان
 بحال شد - و تادیت و از ازان کامیاب و کار فرمای خدمت مفضله ماندند - عقداً ایشان از خاندان
 شریعت و نجیب شده بود و از بطن آن زوجه سکه فرزند تولد شدند فرزند اکبر موسوم به خواجه
 مجید الدین خان شد و نام فرزند او وسط خواجه عزیز الدین خان نهادند و نام فرزند اصغر خواجه
 محی الدین خان داشتند - خواجه امین الدین بوجه آنکه والد بزرگوار ایشان را بوجه کبرنی و شاعری دینی
 و دنیوی و نیز قلت زمانه کما حقه موقع سعی تعلیم ایشان دست نداد و نیز بوجه آنکه ایشان اولاد اخیر
 بودند والد ایشان از ایشان محبت بسیار و خاطر ایشان بهر طور عزیز میداشتند و ایشان را به تعلیم
 علوم ظاهری و باطنی التفاتی نبود - کما حقه تعلیم علوم ظاهری و باطنی نیافتند تا هم از علوم ظاهری
 بقدر ضرورت استفاده نمودند - مگر چونکه برای خدمت آباء بی شجر علوم دینی ضروری بود و ایشان
 قابلیت انجام دهنی خدمت قاضی القضاات نداشتند از خدمت آباء محروم ماندند مگر بطاعت والد و عم
 بزرگوار و عظمت خاندانی بمنصب سرفراز شدند - و نیز جاگیر آباء بر ایشان بحال گردید و از دیگر
 خدمات معزز و ممتاز ماندند - و بیشتر اوقات ایشان بصاحب شاهزادگان میگذشت -

عقد ایشان در فاندان عالی و نجیب قضات شاه جهان آباد که از اکابر و مشاییر آن زمان بودند شده بود
 و از بطن آن زوجه یک فرزند تولد شد که نام آن خواجه محمد رشید الدین بنا و ندوز و زوجه ایشان در
 صغری فرزند انتقال کرد و پرورشش فرزند خرد و سال از همشیره زوجه ایشان متعلق شد. چونکه قریب
 این واقعه فرزند شاه عالم بادشاه غازی که ایشان مصاحب و رفیق او بودند قصد شهر بنارس نمود
 و باین قصد ارادت معاودت داشت ایشان هم بدین اراده قصد شهر بنارس نمودند. و بچند سال
 خود را مع جاگیر به همشیره زوجه خود تفویض نموده همراه شاهزاده را بی بنارس شدند. و قصد انتقال
 جاگیر بنام فرزندند در آنوقت کردند. نه بعد از آن تا آنکه در بنارس انتقال کردند و تا انتقال ایشان
 بخوبی تسلط سرکار انگریزی گردید. و بوجه صغری فرزند عدم قابلیت انتظام جاگیر خاله صاحب
 او شان حالت جاگیر خراب بود. و هیچ کس پرسیان حال نمیشد بعد انتقال ایشان جاگیر بقبضه سرکار
 و سآمد چونکه از طرف فرزند ایشان بوجه صغری و عدم واقفیت طریقه کار روانی هیچ تدبیر بحالی جاگیر
 بنام خود نه شد. و در دعوی جاگیر تمامی عارض گردید. و بمجاظ قواعد آنوقت دیگر خرابها برپا شدند
 که بوجه آن فرزند ایشان از جاگیر آبابی محروم ماندند.

تذکره حالات فرزندان خواجه ^(۸۳) این الدین خان خواجه مفتی معین الدین خان
 از حالات مذکوره بخوبی ظاهرست که خواجه رشید الدین در حالت
 سخت بی سرو سامانی بودند و هیچ انتظام تعلیم و تربیت ایشان نبود

لیکن بعنایت الهی و توجیه باطنی بزرگان خود تعلم علوم شروع کردند. و بالآخر بمولانا شاه عبدالعزیز صاحب
 دهلوی که تطهیر خود در علوم ظاهری و باطنی داشتند رجوع شدند و بر تربیت حضرت مدوح از علوم ظاهری
 و باطنی بهره وافر برداشتند و عالم قبح و فاضل اجل و سالک باختر گردیدند. از علوم ظاهری بعلم
 کلام و معقولات و ریاضیات مشهور جهان بودند و در علوم دنیات هم شهرتین علمای وقت بودند.
 و در تسلیک سلوک هم کامل ترین اصحاب وقت بودند و زمانه کامیابی ایشان حالت سلطنت مغلیه
 آنهم باقی نماند که وقت والد ایشان بود بلکه بادشاه شاه جهان آباد برای نام باقی بود. و بر همه ملک
 تسلط سرکار انگریزی گردیده بود. و انتظام ملک در دست بادشاه مغلیه مطلقاً باقی نبود نه ملک
 و نه عمده های قدیمه باقی بودند بدینوجه بادشاه شاه جهان آباد ایشان را عمده آبابی ایشان
 دادن نه توانست تا هم اکبر شاه بادشاه غازی ایشان را بقطاب خانی و بهادری سرفراز فرمود
 و در امرای دربار شاهی داخل نمود و بجزایک در آنوقت بودند ممتاز داشت حالات ایشان
 مثل حالات جد امجد ایشان حضرت آخوند صاحب قدس سره بودند همیشه در تعلیم علوم ظاهری باطنی

مشغول میمانند - و بغایت متواضع و زاهد و عابد بودند - و از فیضان علوم ظاهری و باطنیه ایشان بسیار
 اشخاص عام متبحر و فاضل اجل و سالک باخبر گردیدند - اکثر تصنیفات ایشان در مناظره و علم کلام اند
 و نیز در دیگر علوم - عقد ایشان در اولاد ناجی عنایت الله خان صاحب وزیر اورنگت بی عالمگیر پادشاه
 غازی شد که از سادات عالی نسب و نجیب بود و در همراهی پادشاه بمقام اورنگت باد انتقال کرد -
 و در انجام دفون ست و از بطن این زوجه سه پسر و یک دختر تولد شدند - فرزند اکبر موسوم به سعید الدین شد
 و نام فرزند اوسط موید الدین نهادند و فرزند اصغر بنام سلیم الدین میخواندند - خواجه صاحب در زمانه
 طفولیت فرزندان قصد زیارت حرمین شریفین کردند و همه اسباب سفر مهیا کردند سوار سی تیار بود
 که یکا یک در گذره پیدا شد و در آن مرض تباریح هشتم محرم الحرام ۱۰۳۳ هجری از عالم فانی بجا عالم جاوانی
 رحلت فرمودند و در مقبره حضرت شاه باقی باشد قدس سره مدفون شدند چونکه مفتی خواجه معین الدین بخان
 صاحب سکونت شهر لکنئو ملک و ده اختیار فرموده بودند و در شهر لکنئو انتقال فرمودند و در انجام دفون
 گردیدند اولاد ایشان هم در شهر لکنئو ماند - هر سه فرزندان ایشان از علمای لکنئو تعلیم علوم و درجه یافتند
 و در همه آثار شرافت و اخلاق و تهذیب خاندانی بود و در سلطنت او ده بخدمت مختلف سر فرزان ماندند -
 که خدائی ایشان در خاندانهای عالی و شریف و نجیب گردیدند فرزند اوسط خواجه معین الدین خان صاحب
 لا ولد فوت گردیدند - و فرزند اکبر خواجه مجید الدین خان دو پسر و یک دختر داشتند فرزند کلان موسوم
 به خواجه حفیظ الدین خان و نام فرزند خرد ر فیض الدین خان نهاده بودند - و فرزند اصغر خواجه
 معین الدین خان صاحب که موسوم بخواجه معی الدین خان معروف به مرزا غلام حسین بودند و ایشان
 یک پسر موسوم به یوسف علیخان و معروف به (راج) و چهار دختر داشتند این هر سه برادران در لکنئو
 انتقال کردند و به انجام دفون اند -

تذکره کسلسل خواجه جلیل الدین خان ذکر خواجه جلیل الدین خان فرزند خواجه مراد الدین خان صاحب قبل ازین
 نوشته شده است از آن ظاهرست که ایشان ز امرای اعظم شاه پادشاه غازی بودند عقد ایشان هم
 بخاندان عالی و شریف و نجیب شده بود - و از بطن زوجه و فرزند و یک دختر تولد شده بود -
 فرزند کلان ایشان خواجه بهاء الدین خان نام داشت و فرزند خرد به خواجه صدر الدین خان موسوم بود
 تعلیم و تربیت هر دو فرزند آن بخوبی نموده بودند در علوم ظاهری و باطنی فضیلت تمام داشتند
 خواجه صدر الدین خان صاحب مذاق علم طب زیاده تر میداشتند و در معالجه و تشخیص امراض کتبی
 زمانه بودند از تعلیم ایشان بسا مردمان فیضیاب گردیدند و از معالجه ایشان هزاران مرمت

یا فتنه عقد خواجہ بہاء الدین خان ہم درخاندان عالی و نجیب شد و یک دختر و دو فرزند متولد شدند فرزند
 کلان خواجہ نجم الدین خان نام داشت و فرزند ثر و موسوم بہ خواجہ شمس الدین خان بود۔ خواجہ
 جلیل الدین خان صاحب دختر خود را بہ حکیم سیف الدین احمد خان صاحب منسوب فرمودند کہ از خاندان عالی
 و اکابرین آنوقت بودند۔ لیکن ہیچ اولادش نشد۔ خواجہ جلیل الدین خان صاحب از اہل باطن بودند
 و نہایت فیاض و خوش اخلاق بہر طویل بہ شہر شاہجہان آباد انتقال فرمودند و در خانقاہ حضرت شاہ
 غلام علی صاحب مدفون گردیدند ہر دو فرزند ان ایشان از امرای نامدار بودند و در شہر بنارس اکثر
 میماندند۔ خواجہ صدر الدین خان صاحب لا ولد در شہر بنارس انتقال کردند۔ و در اینجا مدفون اند۔
 و خواجہ بہاء الدین خان صاحب ہم در شہر بنارس انتقال کردند لیکن وصیت کردند کہ جنازہ او شان
 بہ شاہجہان آباد رسانیدہ نزد قبر والد بزرگوار مدفون کنند چنانچہ ہمین شد و جنازہ او شان از بنارس بہ
 شاہجہان آباد آورده و در خانقاہ حضرت غلام علی شاہ صاحب مدفون ساختند۔ ہر دو فرزند ان خواجہ
 بہاء الدین خان صاحب و زن ماہہ قیام ایشان در شہر بنارس لا ولد انتقال کردند و در اینجا مدفون شدند
 صرف یک دختر باقی بود کہ اورا در خاندان نجیب و محترم منسوب کرده بودند۔ کہ از بطن او دو دختر متولد
 شدند یکی خواجہ رفیع الدین خان صاحب منسوب شد کہ از نسل خواجہ عبد اللہ الخاٹب بہ فرید الدین خان
 بودند و دیگر بہ دیگر خاندان عالی۔ لیکن دختری کہ از بطن زوجہ خواجہ رفیع الدین خان شدہ بود۔
 لا ولد فوت شد و ہم نشان اولاد دختر دیگر یافتہ نمیشود۔

تذکرہ حالات اولاد خواجہ (۸۵)
 خواجہ حفیظ الدین خان و خواجہ رفیع الدین خان خواجہ یوسف علیخان
 مجید الدین خان و خواجہ محی الدین خان در ملک اودھ میماندند۔ و تعلیم علوم مروجہ بخوبی یافتہ بودند
 و ذمی علم و لیسق بودند و نیز منصف با خلاق حمیدہ و اوصاف جمیلہ بودند و از مختلف خدمات سلطنت اودھ
 ممتاز ماندند و حالت ظاہری اینہا نہایت مستحسن بود و بہ تمول و خوشحالی بسر میکردند و خواجہ
 حفیظ الدین خان در شہر لکنؤ لا ولد انتقال کردند۔ و در شہر لکنؤ مدفون اند کہ خدائی خواجہ رفیع الدین خان
 در خاندان خود از صبیہ شدہ بود کہ در نسل خواجہ جلیل الدین خان بود۔ لیکن خواجہ رفیع الدین خان صرف
 یک دختر میداشتند کہ لا ولد فوت شد۔ ایشان در علم طب ہمارت کامل میداشتند و نیز از صنایع کثیرہ و علم
 نباتات بخوبی واقف بودند۔ و در علم کیمیا ہم دخل میداشتند و در شہر بنارس با نڈا کثیر گذار شستہ انتقال
 کردند و در اینجا مدفون اند۔ ہمیشہ خواجہ رفیع الدین خان بنامند ان شریف و نجیب منسوب شدہ بود و یک
 بصر موسوم بہ اسد اللہ گذار شستہ انتقال کرد۔ خواجہ یوسف علیخان و ہر چار ہمیشہ ایشان بنامند انہای

شریف و نجیب و خوشحال منسوب شده بودند. همشیره اکبر ایشان سه دختر گذاشته انتقال کرد و همشیره دوم مسیما
 (۱) سید حسین (۲) سجاد حسین (۳) مرتضی حسین (۴) رضا حسین (۵) مهدی حسین (۶) هادی حسین (۷) کاظم
 هفت فرزند گذاشته از عالم فانی رخصت شدند همشیره سوم دو فرزند مسیما و آقا حسین و سید حسین و
 دو دختر گذاشته رحلت کرد. همشیره چهارم لا ولد فوت گردید. خواجه یوسف علی خان یک فرزند موسوم به
 قتل حسین و چهار دختر گذاشته راهی عالم جاودانی گردیدند.

تذکره اولاد خواجه رشیدالدین خان صاحب - بعد انتقال جناب خواجه رشیدالدین خان صاحب فرزندان ایشان
 خردسال بودند در تعلیم و تربیت آنها جناب مولوی ملک علی صاحب مولوی سید محمد صاحب بسیار سعی کردند
 که اشرف ترین علمای شاهجهان آباد و از تلامذۀ خواجه صاحب موصوف بودند. دور سعی خود نسبت
 فرزند اکبر و اواسط خواجه صاحب کماحقه کامیاب شدند و این هر دو فرزند مشعل والد بزرگوار خود
 عالم بجز شدند نسبت فرزند اصغر گو کماحقه کامیابی حاصل نشد تا هم او شان نیز بقدر ضرورت از علوم
 واقف گردیدند. و ضروری تعلیم او شان هم گردید. هر گاه این فرزندان خواجه صاحب قابل کار شدند از سلطنت
 مغلیه بیخ باقی نبود. صرت یادگار اخیرها در شاه بادشاه باقی بودند که از سلطنت انگریزی بقدر مناسب
 ما هواری می یافتند که در آن بلحاظ اخراجات معینه او شان گنجایشی نبود. لیکن با اینهمه بلحاظ تعلقات قدیم
 هم را به بادشاه تعلق بود. بعد چندی آنهم بوجه فساد بغاوت فوج انگریزی و محاربه شاهجهان آباد
 باقی ماند درین اثنا مولوی خواجه سیدالدین خان صاحب در صیفه تعلیمات صوبه بنگال سلطنت انگریزی
 منتخب شدند و بر خدمت مهمی مدارس با هواری سه صد و پنجاه روپیہ مامور گردیدند. بعد مدتی وظیفه حاصل
 کرده خدمت را گذاشتند بعد از آن با اشغال مختلف از ملازمت و تدریس و تالیف و تصنیف مشغول ماندند
 و بالآخر ایشان را نواب ریاست رامپور برای نظامت عدالت طلب فرمودند و ایشان بر خدمت مذکور
 مامور گردیدند. و تا مدتی کار فرما ماندند. و بهر اهی نواب موصوف از زیارت حرمین شریفین مشرف شدند
 و بالآخر مرض میمنه در رامپور مبتلا شده ازین عالم بعالم جاودانی رحلت فرمودند. ایشان در علوم ظاهری
 بزمانه خود نظیرند اشتنده خصوصاً در علوم معقولات و مناظره و کلام. و نیز در علوم باطنی و اقیسیت تا سه
 میداشتند و از اهل دل بودند. و در حصه اخیر عمر خود نهایت عابد و زاهد بودند. تلامذۀ ایشان به اسم
 پیشماران از تعلیم و تربیت ایشان هزارها اشخاص کامیاب گردیده اند. در مالک هند و استان شهرتین
 علمای وقت خود بودند. از تالیفات و تصنیفات ایشان اکثر کتب ناتمام اند و بیشتر شایع گردیده اند که
 از ملاحظه آن نصیبت علم ایشان بخوبی ظاهراًست خواجه سلیم الدین خان صاحب فرزند اصغر همشیره

عمر خود در ملازمت صیغه مالگزاری ریاست الوریس کردند و بالاخر خدمت اعلیٰ در صیغه مالگزاری میداشتند -
 از کارگزاری او شان راجه و رعایا همه خوشنودمانند - بعد زمانه دراز خود خدمت را گذاشته تا مدت در لاهور
 و پشاور ماندند - و در کشمیر رفته از زیارت آستانه حضرت آخون صاحب مشرف شدند - و از اغزه کشمیر ملاقات
 کردند و شجره اغزه کشمیر مرتب کرده آوردند و بالاخر به شاهجهان آباد رسیده انتظام جاندا و آبائی خود می نمودند
 در سال هجری از عالم فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند - و در مقبره حضرت باقی بالله قدس سره مدفون گردیدند
 ایشان هم عامل بودند و نیز صاحب دل - و در آخر عمر اکثر عبادت میکردند و در کار همه کس بقدر قدرت خود امانت
 میکردند - و در نفع همه کس همیشه می کوشیدند و در خیر الناس بودن ایشان شک نیست - مزاج ایشان
 مثل اهل صوفیه بود - و عزت سالکان در نظر ایشان بسیار بود - بسیار تعظیم و تکریم فقرا میکردند - و نهایت سعی و خلق
 در هر دل عزیز بودند - اکثرین اهل شاهجهان آباد را از مفارقت ایشان رنجی روداد - فرزندان وسط خواجسه
 محمد صوید الدین خان صاحب تامله در تدریس و تعلیم اشخاص و تصنیفات و تالیفات مشغول ماندند -
 و از تعلیم ایشان بسیار کسان بهره ور گردیدند و از تصنیفات و تالیفات ایشان بعضی کتب در فقه و اصول
 فقه و بعضی کتب در ادب و علم کلام اند - تشخیص المقال کتابی بسیط بزبان عربی در رد و نفا را است که درین
 فن نظیر ندارد و بسیار قابل قدر است بعد چندی التفات ایشان بطرف ملازمت مایل شد و ایشان نزد
 عزیز می که مدار المہام ریاست الوریس بودند - راهی شدند و تا مدتی در رفاقت او شان ماندند و مختلف تجربات
 انتظامی حاصل کردند و بر نظامت اعلیٰ صیغه عدالت ریاست مامور شدند و تا مدتی کار فرما ماندند - و درین
 زمان مختلف تجربات عدالتی حاصل کردند چونکه انتظام ریاستها بوجه حکومت شخصی همیشه در تغیرات می باشد
 از تغیرات و حالات مختلفه رای ایشان این شد که ملازمت ریاستها نامناسب است و ایشان خدمت
 ریاست گذاشته باز به شاهجهان آباد و سپس آمدند چونکه انتظام سلطنت انگلشی همیشه بالاستقلال
 میماند و در آن تغیرات بے اصول بطور عمی آیند بدینوجه قصد ملازمت دولت انگلشی نمودند - و در صیغه
 عدالت ملازمت حاصل کردند - درین زمان نواب مختار الملک بر مدار المہامی ریاست حیدرآباد سرفراز
 شده بودند و حالت انتظام ملک کن سخت ابر بود - ریاست بجد مقروض - و خزانه از زرتی بود و انتظام
 مالگزاری بدست تهمداران و تعلقداران دسر رفته داران و نائبان بود - سر رشته داران و نائبان
 از دیکر همان و دیسپانڈیان سازش نموده از کاشتکاران قول محاصل سالانه میگرفتند تعلقداران
 و گدی داران بسیار منفعت میداشتند - و به نائبان اجازت عام میدادند که هر چه خواهند از رعایا وصول
 کنند - و کدیمی طریقه حفاظت کاشتکاران نبود که از زنی امنی کاشتکاران محفوظ مانسند و با این همه

مشکل دیگر آن بود که تعلقداران از حاصل هر قدر که میخواهند میگردانند و هر قدر که میخواهند به سرکار میدادند. ازین وجه آمدنی ریاست بسیار کم بود و حصه کثیر بدست منتظران میرسید. در آن زمان تعلقداران سرمایه دولت مشهور بود و تعلقداران نهایت خود مختار بودند و هر چه میخواهند میگردانند و تمیل احکام مدارالمهام چنان که باید نمیکردند. انتظام تقسیم اصلاخ و تعلقات بیج با قاعده نه بود و نه کافی قواعد اجرایی کار مالگزاری بودند. در بیخالت صیغه مالگزاری ریاست بود و حالت صیغه عدالت و کوتوالی هم بهتر بود و عدالت کوتوالی اختیارات عدالتی هم میداشتند. در حیدرآباد یک عدالت دیوانی و یک عدالت فوجداری و در بیرونجا بیست و نهمین و میر عدل مقرر بودند. لیکن در حقیقت این جمله محکمه جات محض بر اسم نام بودند چرا که فیصله اخیر بلا منتظوری مدارالمهام نمی شد و فیصله جات بیرونجا بجز عدالت صدر تعلقات منظور می شدند و عدالتی بنام عدالت بادشاهی قائم بود. مگر طریقه کار و ادائیگی عدالتها محض بجه وصول و بتقاعده بود و مقدمات معمولی اشخاص در عدالتها می مذکور رجوع می شدند. مقدمات امر و علاقه داران اینها و مقدمات جمعداران و علاقه داران آنها بطور خود تصفی می شدند بیج گاه رجوع عدالت نمیشد علی بن اساسا هو کاران عروب و روابل ملازم میداشتند و زر قرضه خود از دیونان بذریعه عروب و روابل وصول میکردند بیج گاه مقدمه بعدالت رجوع نمیکردند. و سود بمقداری که میخواهند میگردانند و مظالم انواع و قسام بر دیونان میکردند. همچنین امر و جمعدار پیشه که از آن ظاهر است که هر قوت دار هر چه میخواست بر ضعیف تران خود میکرد و بفریاد او کسی نمیرسید با این همه در عدالت و کوتوالی بازار رشوت گرم بود و ریاست حیدرآباد در کمخیات و رشوت و مظالم گردیده بودند و انتظام عدالت با قاعده بودند و انتظام کوتوالی نه کار فرمایان تجربه کار و ذمی لیاقت بودند. نه قواعد کار و ادائیگی عدالت کافی موجود بودند. غرض حالت عدالت و کوتوالی نهایت قابل تنفر بود. و حالت صیغه فوج هم خراب تر بود. با اسامی فرضی عمده داران فوج لگهار و پیه میگردانند علی بن از تمامی صیغه های ملک خرابی و ابتری بر پا بود. که از آن رعایا هم بحالت پریشانی و تباہی و بی طینانی مبتلا بود و سرکار هم زیر بار اخراجات بی سود و بدنام بود و چونکه تصحیح تمامی فیصله جات عدالتی و تمامی کار مالگزاری و دیگر صیغه جات بوجه عدم تعیین اختیارات عمده داران خود مدارالمهام انجام میدادند. کثرت کار مدارالمهام آنقدر بود که با وجود کارگزاری شبانه روزی کار با انجام نمیرسید. و نه کدامی عمده دار برای اعانت مدارالمهام بودند مدارالمهام از کدامی عمده دار اعانت میخواهند و از مخالفت عمده داران اعتبار آنها نمیکردند. چونکه این زمانه ابتدائی مدارالمهامی نواب مختار الملک بود و او شان هر آنچه نسبت السداد کار و وایتیهای مضر و نامناسب نظام میخواهند بعضی کسان بوجه فقدان منافع خود و بعضی اشخاص بوجه رشک و حسد بعضی اصحاب

بوجه عداوت مانع و باج میشدند. و چونکه در آن زمان اکثر عمده داران و امرای مقربان حضور متحد الاطلاق و متحد الصفات بودند و در انتظام بسیار نقصان آنها بود با هم بیکدی سازشها مینمودند و از رئیس نسبت مدارالمهام شکایتها میکردند و رئیس ابر مدارالمهام آشفته میکرد و بدین تدابیر مدارالمهام را از انتظام باز میکشیدند و سخت پریشان میکردند. چونکه مدارالمهام بعد تجربه چند سال این امر بخوبی نصیبه بودند که در عمده داران موجوده نکدامی شخص تجربه کافی میداروند قابلیت و لیاقت ضروری میدارند و عاوا تیکه از عرصه دراز در اینها پیدا میشوند هیچ گاه از ایشان منفک نخواهند شد و نیز خیالات مخالفانه اینها مبدل نخواهند شد درین صورت مدارالمهام را غیر ازین چاره نبود که از ممالک غیر عمده داران تجربه کار طلب کنند و بذریعہ آنها اصلاح حالت موجوده ملک نمایند. لهذا مدارالمهام در شخص و تجسس عمده داران تجربه کار و متدین و راست باز بودند. چونکه مولوسه کرامت علی صاحب که از تلامذه والد ایشان بودند درین ملک استاد مدارالمهام بودند و از تمامی حالات خواجه مویرالدين خانصاحب مطلع بودند. روزی در اثنای گفتگو تذکره ایشان آمد و مدارالمهام حالات خانهدانی و فضیلت علم و تجربه ایشان که در تمامی صیغه جات انتظام ملک میداشتند شنیده مشتاق ملاقات ایشان شدند و از مولوی صاحب خواهش طلبی ایشان کردند. مولوی صاحب به خواجه صاحب نوشتند ایشان انکار کردند چون مدارالمهام انکار ایشان شنیدند زیاده مشتاق گردیدند غرض تا عرصه دراز خط و کتابت ماند بالاخر چون مدارالمهام انتخاب ایشان برای ملازمت سرکار آصفیه نمودند در رای ایشان هم تبدیلی پیدا شد و ایشان قبول کردند و از ملازمت سرکار انگلشیه اراده ملازمت سرکار آصفیه نمودند. و تاریخ یکم جون ۱۲۰۳ عیسوی و نحو است رخصت تا ماه جولائی و از یکم اگست درخواست استعفا بنج مدت مشرچایج و نذرین زمیل سشن پنج مهرت فرستادند هر چند صاحب مدوح منیخواست که ایشان از ملازمت سرکار انگلشیه علیحدہ شوند و ایشان را از استعفا باز میداشت لیکن ایشان بر منظوری درخواست خود اصرار کردند و در خط و کتابت چند روز این کار روانی ملتومی ماند بالاخر صاحب موصوف بر اصرار ایشان بتاريخ ۲۵ جون ۱۲۰۳ عیسوی بدین الفاظ استعفا منظور کرد که در ذیل مرقوم است.

مولوی مویرالدين خانصاحب بدین وجه از خدمت عالی خود مستعفی میشوند که ایشان را خدمتی در حیدرآباد حاصل میشود که مشا بهره آنهم زائد است و آن خدمت اعزاز و اختیارات هم زیاده میدارند من همیشه از نظر عمل ایشان خوشنودماندم و همیشه ایشان را مسکین و غریب و بر کار خود متوجه و مستعد با فتم. ایشان در کار خود بسیار هوشیار و بهر طور نیک و شریف اند و بلحاظ دیانت طریقه عمل ایشان بی نهایت قابل اطمینان ماند و در زمانه مهار پشاهجهان آباد و فساد هندوستان غیرخواه سرکار و نیک رویه ماندند

برفتن ایشان سخت افسوس میدارم بکین باج شدن در ترقی ایشان نمیخواهم اگر موقعی مرا دست میداد از ترقی ایشان بر عهده بزرگ بسیار خوشنود می شدم مگر افسوس است که چنین موقعه دست نداد.

غرض ایشان راهی حیدرآباد گردیدند و قصد حضرت شاه مسعود صاحب رحمہ اللہ که از مکاتبه ایشان مذکوره بالا نسبت دکن بود در پشت پنجم لظهور آمد القصه بعد رسیدن حیدرآباد نواب مختار الملک مدارالمهام سرکار آصفیه ایشانرا بر خدمت نظامت محکمہ تصحیح صدرتعلقات مامور فرمودند و نیز از ایشان در فقه هدایه شروع نمودند و مختلف امور از ایشان مشوره میکردند و بعد تجربه بدنی نواب صاحب را بر ایشان اطمینان کافی پیدا شد و از ایشان در تمامی امور مشوره آغاز کردند. و وقتاً فوقتاً اطمینان نواب صاحب نسبت ایشان فرمود و مشورت ایشان نهایت مفید ثابت گردید بالاخر نواب صاحب از ایشان در امور مملکت مشوره آغاز نمود و بعد چند ساله حالتی چنان روداد که از امور سرگ امری بغیر مشوره ایشان طی نمیشد و از مشاورت ایشان امداد وافر به نواب صاحب میرسید ایشان در مدت دو سال از حالات ملک و اهل ملک و انتظام موجوده ملک بخوبی واقفیت حاصل کرده بر امور قابل تسد او قابل اجرا و طریقہ آن بخوبی غور کردند و نسبت انتظام تمامی صیغه جات از نواب صاحب بارها گفتگو کردند و بطرف اجرای انتظام جدید متوجه میکردند و گو نواب صاحب را از رای ایشان بالکلیه اتفاق بود لیکن بدینوجه که در آن زمان بوجه مخالفت مخالفین و مداخلت رئیس کارروائی مدارالمهام اجرای انتظام بحد مشکل بود و هر کار بسیار تامل میکردند. چونکه زیادہ ضرورت تقسیم ملک در صوبه جات و تقسیم صوبه جات در اضلاع و تقسیم اضلاع در تعلقات بود و نیز تقرر حکام اسامات و ضلع و تعلقات از صیغه مالگزاری و عدالت کو توالی بود تا انتظام ملک باقاعده شود و وقت وصول مالگزاری و انتظام عدالتی و کو توالی دور گردد و نیز زیادہ تر ضرورت این امر بود که کاری که بی انتها بر تنها نواب مدارالمهام است آن کار فضول و غیر ضروری کم کرده شود و هر قدر هر کار که بعد ازین ماند انتظام آن چنان شود که در آن وقت مدارالمهام بسیار صرف نشود و کافی بدوی ایشان را در انضمام آن از دیگر عهده داران رسد تا که مدارالمهام را وقتی برای غور امور اہم متعلقہ مملکت دست دهد و رای ایشان این بود که بالفعل یک معتمد مالگزاری و یک معتمد عدالت و کو توالی مقرر کرده شود تا که کثیر المقدار کار که هست در وقت معتمدی تقسیم شود و از معتمدین در اجرای آن مدارالمهام مدویم رسد و نیز نگذاری عهده داران ماتحت ہم بخوبی شود و چنانچه حسب رای ایشان نواب مدارالمهام در اصلاح فصلی مطابق سلسلہ امجری انتظام ضلع بندی و غیره و بعضی تقررات فرمودند و در اصلاح فصلی مطابق سلسلہ امجری دو عهده جدید معتمدین قائم کردند و بر معتمدی عدالت

و کو توالی و غیره خواجہ موید الدین خان صاحب را ما مور فرمودند و بر معتمدی مالگزاری سید عبدالدین صاحب را
 سرفراز نمودند و کار کثیر المقدار متعلقه خود را برین برود و فاقه تقسیم کردند که ازان خود هم تا حدی
 سبکدوش شدند و نیز نگرانی عمده داران با تحت ہم آغاز گردید بطریق با اصول اجزای کار آغاز شد
 که ازان روز بروز حالت کار و با صلاح می شد و ترقی می پذیرفت و ابتری و بد انتظامی بتدریج رفع
 می شد غرض بعد تقرر خواجہ صاحب بر معتمدی از ایشان بسیار مدد به نواب صاحب میرسید وز انداز سه سال
 ایشان مصروف انتظام و اصلاح کار صیغه جات متعلقه خود بودند و قواعد اجزای کار عدالتی و کو توالی
 و غیره وضع مینمودند و نواب مدارالمهام بشورہ ایشان قواعد و ہدایات و دساتیر اجزای فرمودند و در
 اصلاح و دیگر صیغه جات و امور اہم ریاست مشورہ بہ مدارالمهام نیز میدادند و سرگرم رفع بی الطینانی و تکالیف
 خلایق و جلب منافع سرکار و رعایا بودند و چونکہ اہل فوج و امر اوسا ہو کاران بوجہ ضعف حکومت تعمیل احکام
 سرکار نمیکردند در چند مقدمات چندان تنبیه و تہدید آنها کردند کہ مزاحمت ہای تعمیل احکام مجددی رفع گردید
 اکثر امر از ارتکاب جرائم نمی ترسیدند و مرتکب جرایم میشدند چونکہ در ان زمان فرزند نواب میر کبیر بیاد
 کہ داماد رئیس بودند باعث موت شخصی شدند و مدارالمهام بوجہ تقرب و قرابت رئیس متامل بودند ایشان
 بلا رعایت امری محرک تحقیقات این مقدمہ شدند و ضرورت اجازت رئیس شد نواب صاحب
 ایشان را پیش رئیس فرستادند ایشان از حضرت غفران آب نواب افضل الدولہ بہادر بر بنای
 احکام شرع گفتگو کردند و بالآخر بجمہوری رئیس اجازت فرمود و بعد تحقیقات مقدمہ نسبت اوشان
 سزا تجویز شد ازین واقعہ بردگی امر اثر سے قومی رود داد آنها از ارتکاب جرایم محترز شدند
 در زمانہ ایشان تا تا توپیا مرہطہ در حوالی حیدرآباد رسیدہ سازش اجتماع اشخاص بر مجاہدہ
 سرکار انگریزی کردہ بسیار مردمان را آمادہ کردہ بود ایشان از سازشہای مطلع شدہ بعملت تمام
 بحکمت عملی انسداد کردند و اگر نیت بعض شرکامی او گرفتار شدہ سزا یافتند اگر او کامیاب می شد
 ریاست را صدر عظیم میرسید۔

چونکہ رشوت خواری در حیدرآباد بسیار شایع بود ایشان با جماع مواد کافی میر مجلس عدالت العالیہ کہ
 مولوی احمد علی صاحب کہ در رشوت خواری از حد نام آور و در مظالم یکتاسی زمان بودند معطل کنانیدہ
 جماعت عمدہ داران کہ در آن خود ہم شریک بودند بر تحقیقات الزامات اوشان مقرر کنانیدند
 و بذریعہ فیصلہ بسیطہ بدلائل و وجوہ قومی اوشان مجرم قرار یافتہ سزایاب شدند۔ ازین واقعہ بر
 رشوت خواری تمام شد و دیگر چنین بد خصالان را در ارتکاب تامل گردید۔ همچنین دیگر چند کس

معزول و معطل و سزا یا ب شدند و اثر قومی بر گروه آنها شد کہ تا حد سے مانع ارتکاب گردید۔
ایشان در کد امی انتظام بجز اہل این ملک و گیران را خدمات و ادا ن مناسب تصور نہ کردند و عموماً
اہل این ملک را منتخب و مامور میفرمودند و انتخاب ایشان نہایت صحیح و مفید ثابت می شد
خیال ایشان این بود کہ حتی المقدرت اہل مالک غیر را خدمات و ادا ن نشوند۔ کہ اثر آن باعث
خرابی اہل ملک خواهد شد چنانچہ خود ایشان گاہی کسی را از ملک خود یا مالک غیر بر خدمتی
مامور نہ کردند۔

تذکرہ متعلقہ خدمات ایشان و کار ہای نمایان ایشان چند ان است کہ اگر بہ تفصیل مناسب
بیان کردہ شود کتابی نہایت بسیط خواهد شد و درین مختصر گنجایش چنین تفصیلات نیست
لہذا بر بیان مذکورہ اختصار میکنم۔ و با اینہم سے از تعلیم علوم طلبا و تدریس ہم باز نہیں اندند۔
چونکہ ایشان بر طریق اجداد خود چنانکہ بطرف ظاہر توجہ میداشتند زاید از ان بطرف باطن متوجہ
مے بودند۔ و بہر دو حالت ایشان رو بہ ترقی بود اصحاب خدمات باطنی این ملک پیش ایشان
می آمدند و از ایشان ملاقات میکردند۔ منجملہ آنها از اہل عرب شیخ عبدالرحیم صاحب خدمت بود
و نیز قلندر دیگر و آنها با ایشان از حالات باطنی مطلع میکردند از تلامذہ ارشد ایشان از اشخاص
عالی خاندان این ملک جناب مولوی شیخ احمد حسین صاحب و جناب مولوی شیخ محمد صدیق
صاحب اند و نیز مولوی میر سلامت علی خان صاحب بودند۔ و نیز بعض دیگر اصحاب ایشان بسیار
محببت از جناب مولوی محمد صدیق صاحب میداشتند کہ بعلوم مروجہ دست گاہ کافی میدادند
و در کار گزار می خدمت سرکاری چنان تجربہ کار اند کہ نظیر ایشان درین ملک نیست و بصلہ
دیانت و کار گزار می خود از خطاب نواب عماد جنگ بہادر ممتاز و بخدمت معتدی عدالت و کوتوالی
سرفراز اند مولوی عبدالعلیم نصر اللہ خان صاحب خوجوی کہ قدیم ڈپٹی کلکٹر سرکار انگریزی و صدر
تعلقہ سرکار آصفیہ بودند۔ در تاریخ دکن کہ مصنفہ ایشان است نسبت خواجہ صاحب می نگارند کہ
ہر قدر کار را کہ بر قانون آورده است ذات سامی ایشان است نہایت
کار گزار و مدبر و دیانت دار و محنت کش در کار سرکار تیز قلم نہایت
درجہ معادلہ فہم تجربہ کار سرکار انگریزی و ہندوستانی اند از ہنگام صبح
تا زمان شہ ساعت شب قلم از دست ایشان نمی افتد شخصے را
در کار ایشان دخلی نیست و بر مرادات ایشان کسی را خبر سے نے

(۸۷) ذکر کرد خدائی خواجه سدیدالدین خان صاحب
 و سلیم الدین خان صاحب اولاد ایشان و وعده
 در شاهجهان آباد در خاندان های اکابر و معززین شده بود که
 انسلاک شجره کامل و نقشه مشتمل بر احوال
 بشارت و نجابت ممتاز بودند - خواجه سدیدالدین خان صاحب
 هشت فرزند و پنج دختر میداشتند و خواجه سلیم الدین خان صاحب

سه فرزند و چهار دختر میداشتند که حالات ایشان زیاد و تفصیل طلب نیند - و نیز تا اینجا تذکره
 اولاد دختران حضرت آخون صاحب نشده است که کثیر التعداد است و نیز تذکره بعضی مستورات
 که از نسل حضرت اند تا حال نشده است مناسب مینماید که شجره تمامی نسل حضرت که از آن تفصیل اولاد
 دختران حضرت و خواجه سدیدالدین خان صاحب و خواجه سلیم الدین خان صاحب و دیگر بعضی مستورات
 که از نسل حضرت اند و جمله کسان بخوبی ظاهر شود و اسما همه ذکور و اناث در آن مندرج
 باشند و آخر کتاب منضبط کرده شود و نیز نقشه که در آن اسما همه کسان درج باشند و مختصر حالات همه
 نوشته شوند با و نسلاک کرده آید تا که بلا حفظ آن اسما همه کسان نسل حضرت و بر حالات آنها
 اجمالا اطلاع شود چرا که بالتفصیل تذکره همه کسان درین مختصر گنجایش ندارد پس همچنین کرده خواهد شد
 و بر تذکره اولاد خواجه موییدالدین خان صاحب این کتاب ختم کرده خواهد شد -

(۸۸) ذکر کرد خدائی خواجه موییدالدین
 خان صاحب و اولاد ایشان
 عقد خواجه موییدالدین خان صاحب اولاد از صبیبه فرزند حافظ عبدالرحمن خان صاحب
 شده بود که او ستاد شاه عالم بادشاه غازی بودند و از بطن آن دو فرزند
 و یک دختر تولد شد - فرزند اکبر موسوم به امین الدین خان شد و فرزند اوسط موسوم به معین الدین گردید
 و دختر بعد چندی انتقال کرد - و نیز این زوجه اولی بعد چندی ازین عالم رحلت نمود بعد ازین ایشان از
 صبیبه خواجه مرزا خان صاحب که برادر غلام نقشبند خان صاحب بودند و از اکابر سادات حسنیه و حسینیه
 مشائخین عظام و امرا می شاهجهان آباد بودند - عقد نمودند - والدۀ این صبیبه از نسل نواب مهابت
 خان صاحب وزیر اعظم و سپه سالار سلطنت مغلیه بودند که در عهد جهانگیر وزیر نام آور بودند و به قوت ایشان
 شاهجهان بر تخت سلطنت نشستند و در زمان شاهجهان بادشاه غازی هم تازمانه دراز وزیر اعظم
 و سپه سالار ماندند و سلسله منسبت والدین صبیبه بصحت تمام تا بحضرت غوث الاعظم میرسید - تازمانه پدیدارین
 صبیبه نشان قدم برگردن اولاد این نسل می شد چنانچه برگردن والدین صبیبه آن نشان خاص می بود بزرگان
 ایشان میگفتند که این نشانی اولاد صحیح نسب حضرت غوث الاعظم است بدینوجه تعظیم و تکریم
 بزرگان خواجه صاحب سلاطین مغلیه بسیار میکردند - و همه کسان قابل بسیار تعظیم می شمردند -

وایشان از اہل دل و علوم ظاہری و باطنی مشرف بودند و سلسلہ اقرابت داران ایشان یکی نواب
عظیم الملک میر جملہ از امرای اعظم بودند۔ و در ملک و کن ہامور بکار سرکار بودند۔ و از نسل و شان
میر عبد السلام خان صاحب مخاطب بہ نواب مقتدر جنگ بہادر صوبہ دار و میر دوست علیخان صاحب
دوم تعلقدار و نواب محمد علیخان صاحب بہادر متمم تقسیم منصبداران در حیدرآباد موجود اند غرض از بطن
این زوج ہم دو فرزند تولد شدند نام فرزند کلان محمد علی الدین نهادند و فرزند خرد در یک ہفتہ انتقال کرد
و بعد چندی مادرش ہم ازین جہان فانی بعالم جاودانی رحلت نمود۔

زوجہ ثانیہ ایشان چونکہ بسیار ذی علم و بسیار خوش اخلاق و زاہدہ و عابدہ و صوفیہ بود۔ و تعلیم علوم
ظاہری و باطنی از بزرگان خود بخوبی یافتہ بود۔ و ہمیشہ زنان را تعلیم علوم ظاہری و باطنی میداد و بروز
ہر جمعہ بسیار زنان پیش او جمع میشدند و او وعظ میکرد و ہمیشہ در مجاہدہ باطنی میباید۔ بدینویہ از انتقال
و خواجہ صاحب را بسیار تاسف و ملال رود و قصد کردند کہ تارک الدنیا شوند لیکن ضروریات نگذاشتند۔
مگر تا ہم از روز انتقال زوجہ ثانیہ ہرگز بدنیادل ندادند و مثل تارک الدنیا بسر کردند۔ و بعد این واقعہ
بہ نیت ہجرت بہ وکن را ہی شدند۔ فرزند خرد و سال را بہ خوشدامن حوالہ نمودند۔ او کفیل پرورش شد
و ہر دو فرزند ان کلان ہمراہ خود بہ حیدرآباد وکن بردند۔

تذکرہ وفات مولوی انتظامی کہ بمشورت خواجہ صاحب جاری می شد ہنوز مکمل نہ شدہ بود و بیشتر
خواجہ موید الدین خان صاحب اجزاء طلب بودند و سبب دقتہای آنوقت نوبت اجرای نرسیدہ بود
کہ یکا یک خواجہ صاحب بمرض الموت مبتلا شدند بعضی میگویند کہ وجہ مرض زہر بود و بعضی میگویند کہ
وجہ سحر بود بہر حال ہرچہ باشد از شانز و ہم شعبان ۱۲۳۰ ہجری و رقی و اسہال خون روان شد و تاریخ
ہجدهم شعبان ۱۲۳۰ ہجری از عالم فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند و در مقبرہ حضرت یوسف صاحب
شریف صاحب کہ بمقام نام پبی واقع است متصل گنبد حضرت ممدوح آسودند قطعہ تاریخ وفات
ایشان اینست۔

شد دنیا موید الدین خان	عالم بے نظیر و بے ہمتا
گفت تاریخ رحلتش والا	از جہان رفت عادل یکتا
رقعہ کہ نواب مختار الملک مرحوم بعد انتقال خواجہ صاحب بمولوی امین الدین خان صاحب نوشتند حسب ذیل است۔	
(۱) باستماع واقعہ انتقال والد آن مہربان کہ یکا یک امروز بوقت ہفت	

گفته معلوم شد رنجیکه بخاطر اینجانب گذشت تفصیل و تشریح آن دشوار
بلکه ناممکن است -

(۲) اگرچه والد آنمهربان را عرصه دراز نشده بود که در نیجا وارو شدند و سرانجام دو
کار با سسرکار ماندند لیکن بهر سرگرمی و مشقت و امانت داری و خیر خواهی که آنرا
انصرام دادند فی الحقیقت قابل تحسین و آفرین بود -

(۳) خواهش اینجانب این بود که روزی شود که ثمره مشقت و خیر خواهی خود بینند
و تا عرصه دراز آن کامیاب باشند مگر خواهش این جانب را پیش خواهش و رضای
الهی فروغ کو بهر حال هر چه رضای مولی از همه اولی - آن مهربان را و ما هم سر را بغیر
ازین چاره نیست که امور خود را بدست اختیار او تعالی نشانه بدیم
و صبر اختیار کنیم -

(۴) این جانب را همواره خواهان بهتری و نیکنمایی آن مهربان تصور نموده در هر چه
ضرورت آن واقع شود بدرخواست و اطلاع آن هیچ تامل نه نمایند و با هم بدوستی
و اتفاق بوده در اجرائی کار با سسرکار ساعی و جا بد باید بود -

مدارالمهام درین زمان نه صرف مدارالمهام بودند بلکه بوجه صغر سن و کم سن ایشان را در ریاست اختیارات
کامل حاصل بودند - تحریر آن زمانه ایشان وقعت تحریر رئیس میداد از فقره اول رقعته مذکوره ظاهرست
که نواب مدارالمهام را چه قدر بیخ مفارقت خواج صاحب گردید و چه قدر تا سف روداد و از فقره
دویم ظاهر میشود که مدارالمهام خدمات خواج صاحب مرحوم چه قدر قابل قدر تسلیم میکردند و نیز از ان
شان طرز کار گزار می مولی صاحب ظاهر میشود که چنان کار میگرداند از فقره دویم آن اراده
نواب مدارالمهام ظاهر میشود که نیت عطاسی جاگیر میداشتند از فقره اخیر ظاهر میشود که لجا خدمات
و حقوق خواج صاحب نواب مدارالمهام چه قدر استمال مهربانی با اولاد ایشان و اجسی خیال
می فرمودند - از انتقال ایشان نه صرف مدارالمهام رنجیدند بلکه اکثر امر او نموده داران و اکثر اهل شهر
بسیار منموم گردیدند -

(۹) مذکوره حالات خواج انتظامیکه جاری شده بود اصول آن و از خیالات والد مرحوم خود نسبت اجرائی
امین الدین خان بقیه انتظام مولوی خواجده امین الدین خان صاحب بخوبی واقف بودند و نیز
اکثر آرای مرحوم و تحریرات مرحوم متعلقه انتظام نزد ایشان موجود بودند و نواب مدارالمهام نسبت